

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

یکشنبه ۲۷ اکتوبر ۲۰۲۴

از منابع دیگر

## تاریخ حافظه قوی دارد

قسمت سیزدهم

### گور های دسته جمعی

چندی قبل دختر کاکایم را دیدم گریه کرد و گفت وقتی که در تلویزیون قبر های دسته جمعی را میبینم به دقت نگاه میکنم که اگر شود در بین مرده ها واسکت فریدون را پیدا کنم. فریدون پسر کاکایم بود و در روزی که مفقود شد واسکت پوشیده بود. حالا تصور کنید که چقدر بر این ملت ظلم کردند. یک خواهر بعد از چهل و چند سال در بین مرده ها هنوز هم در تلاش یافتن واسکت برادرش است.

من کسانی را میشناسم که بخاطر خاموش کردن تلویزیون هنگام بیانیه تره کی کشته شدند.. بخاطر که به همکاران خود گفته بود که داود خان بهتر بود، بخاطری که در صنف با همصنفی هایش به نارضایتی از دولت یاد کرده بود، بخاطری که گفته بود میخواهد خارج برود. بخاطر که برادرش را زندانی کرده بودند. بخاطری که پدرکلانش ملک قریه بود، بخاطری که زمین داشتند، بخاطری که پول داشتند.

کسی را بنام فیودال می کشتند، کسی را بنام خاندان یحیی، کسی را بنام خورده بورژوا، کسی را بنام خان، ملک، ارباب و عده زیادی را بنام مائوئیست، افراطی چپ و نوکرامپریالیست. عده کثیری را تحت عنوان ضد انقلاب کشتند، صرف به دلیل اینکه نارضایتی خود را در محل کار، در پوهنتون بین همکاران و همصنفی ها بیان کرده بود.

همه کشور به یک سکوت، دیکتاتوری، شکنجه گاه و کشتارگاه بزرگی مبدل شده بود .

اگر کسی از زبانش یک حرفی از نارضایتی بیرون میشد، حتی در دفتر و فامیلش، باز شب می آمدند و میبردند به شکنجه گاه و سپس هیچ مرجعی احوالش را نمی داد.

اگر مراجعه میکردی به پولیس خودت را نیز میبردند.

حفیظ الله امین در تلویزیون می گفت که من در افغانستان شصت هزار کمونست واقعی میخواهم باقی ملت را کار ندارم. روزانه بلدوزر ها در پلیگون پلچرخی و دشت چمتله قبر های دسته جمعی میکنند و شبها هزاران جوان تحصیل کرده، متخصصین، افسران، معلمین، تجاران، علما و از همه افشار جامعه در آنجا تیر باران و یا زنده به گور میشدند.

دوره حکومت تره کی و حفیظ الله امین دوره شوم و هیبت ناک بود. وقتی فیلم ها و آهنگ های دوران خلقی ها ره می بینم، ترس عجیبی در وجودم خانه میکند. برای چند لحظه لباس سیاه خواهرم، چشمان همیشه اشک آلودش، خوهرزاده های کوچکم که در آغوش خواهرم از ترس خود را میچسپاندند و دخترک دو ساله اش که چون کمی بزرگتر بود در پهلویش در حالیکه از چشم هایش کاملاً ظاهر بود که میدانست چه بلای بر سر پدرش آمده بود، اما حرف نمیزد بیادم می آید.

به یادم می آید آنروز که تنها چیزی که از خانه شان مانده بود، یکی دو جوره لباس که به تن داشتند بود. همه دار و ندار شانرا دولت ضبط کرده بود. آن شب های تابستان سال ۱۳۵۸ بیادم می آید که تا صبح که در صفا خواب میبودم و هر جیب که در چهارراهی پیش خانه ما توسط پهره داران پولیس گولائی پارک به خاطر گرفتن نام شب متوقف میشد، فکر میکردم آمده اند خواهرم را و یا پدرم را به شکنجه و کشتن ببرند. آنزمان دوازده ساله بودم، یادم می آید. شب ها خواب نمی شدم و با ایستاده شدن آن جیب ها در زیر روی جایی پنهانی گریه میکردم و تا صبح قل هو الله میخواندم تا جیب حرکت نمیکرد قل هو الله میخواندم. و هر نیم ساعت جیب گزمه دیگری و قل هو الله خواندم تکرار میشد.

برک موتر های جیب روسی یک نوع صدا داشت. وقتی برک میگرفتند فهمیده میشد که موتر جیب پولیس است.

به یادم می آید روز هائی که در مکتب از بی خوابی ضعف میکردم، چون شبها از ترس خواب نمی شدم. وقتی فلم ها و اشخاص و آوازخوانهای آن دوره را در فیسبوک میبینم یک ترس و افسردگی عمیق در دلم خانه میکند، چنین به نظرم میرسید که همه کسانی که در آن زمان شادی و سرود میکردند، خلقی ها بودند و شب می آیند و پدرم را به کشتن می برند. آن آهنگهای خلقی ها را، وزرا و کابینه شانرا کاملاً به یاد دارم، اما در آهنگ ها یک لرزه بر اندام و شکنجه گاه بزرگ، یک کشتار

گاه بزرگ یک ترس عجیبی و بعدش هم اشک، ماتم و گریه های فامیلم و گردن خون آلود پسران کاکایم، ماما هایم که هیچ ندیدم و بشکل تصویری در ذهنم ساخته شده به یادم می آید. فکر میکنم این ها بودند که در هنگام قتل ما، رقص و شادی میکردند. آهنگ های لیسه مریم و غیره، با دیدن این فلم ها، آهنگ ها و تصاویر لست کشته شدگان که حفیظ الله امین در وزارت داخله آویزان کرد و آنروزهائی که در همه جا فاتحه های بی جسد دسته جمعی در سر تا سر شهر کابل گرفته میشد یادم می آید، مثل روز عید از یک خانه به خانه دیگر میرفتیم چون همه فاتحه دار بودند، اما این عید نبود، ماتم و عزاداری یکجائی شانزده هزار افغان سر شناس، تحصیل کرده، تجاران، افسران، استادان، محصلین بود.

ترس بی انتها که در دل همه خانه کرده بود و کسی جرئت بیان ترس و غم و اندوه خود را نداشت. حفیظ الله امین بزرگترین جنایتکار در تاریخ بشر است.

افغانستان کشور کوچکی است و اگر کشور مطرح جهان میبود نام امین بالاتر از هیتلر، ستالین و موسیولینی در لست دیکتاتور های جنایتکار بیمار دنیا قرار میداشت. افسوس که ما کشور غیر مطرح هستیم، نه قهرمان ما را کسی میشناسد و نه جنایتکار ما را. نه خون ما ارزشی دارد و نه کشور ما.

نوشته: ولی فروزان، تورنتو کانادا، اکتبر ۲۰۱۹